Iranian Research Letter of International Politics
Vol. 10, No. 2, Spring and Summer 2021
Pages: 295-321
DOI:10.22067/irlip.2021.21352.0

پژوهش‌نامۀ ایرانی سیاست بین‌الملل
سال ۱۰ ، شماره ۲، بهار و تابستان ۱۴۰۱
صفحات: ۳۲۱-۲۹۵

نوع مقاله پژوهشی

زمینه‌های بازآفرینی بحران در روابط ایران و عربستان سعودی

عباس نادری[۱]، قدرت احمدیان[۲]، فرهاد دانش‌نیا[۳]

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۶/۲۱

چکیده

جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی، به‌عنوان دو بازیگر مهم منطقۀ خلیج فارس و غرب آسیا، پس از انقلاب اسلامی، روابط پرفرازونشیبی را تجربه کرده‌اند. این دو کشور، پیش‌از انقلاب اسلامی، باوجود رقابت‌های پیدا و پنهان، اهداف و منافع موازی‌ای را دنبال می‌کردند و نوعی همگرایی و ثبات نسبی بر روابط آن‌ها حاکم بود؛ اما با وقوع انقلاب اسلامی، ساخت‌های اجتماعی و هویتی متضادی بین آن‌ها برساخته شد و به تبع این ساخت‌های متعارض، واقعیت‌های ناسازگار و معکوسی نیز بر روابط آن‌ها سایه انداخت و تقابل و تضاد بر مناسبات دو کشور حاکم شد؛ ازاین‌رو، الگوی روابط منازعه‌آمیز میان دو کشور شکل گرفته است؛ به‌گونه‌ای‌که روابط مسالمت‌آمیز در مناسبات آن‌ها امری زودگذر و وقوع بحران و بازرخداد بحران، به امری ماندگار و بنیادین تبدیل شده است. این پژوهش با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی، دلایل و زمینه‌های بازگشت بحران در روابط دو کشور را بررسی کرده است. داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که بازرخداد بحران در مناسبات آن‌ها، تابعی از ژرف‌ساخت‌های اجتماعی متضاد (مانند اسلام سیاسی در مقابل اسلام وهابی) و عناصر ناسازگار هویتی (مانند انقلابی‌گری و ایران‌گرایی تاریخی در برابر محافظه‌کاری و عرب‌گرایی سعودی) و کنش‌های کلامی مخاصمه‌آمیز نخبگان سیاسی و دینی دو کشور بوده است.

واژگان کلیدی: ایران، ساخت اجتماعی، سازه‌انگاری، عربستان، بازگشت‌پذیری

۱. دانش آموخته دکترای علوم سیاسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول) naderi.abbas45@gmail.com
۲. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران gahmadian@razi.ac.ir
۳. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران f.dnshn@razi.ac.ir

Areas of Recurrent Crises in the Iran-Saudi Arabia Relations

Abbas Naderi[1], Kodrat Ahmadian[2], Farhad Daneshnia[3]

Abstract
The Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia have been among the most important actors in the Persian Gulf region and West Asia, which have experienced ups and downs after the Islamic Revolution. Whereas before the Islamic Revolution, in spite of overt and covert rivalries, it pursued parallel goals and interests, and a kind of convergence and relative stability prevailed in their relations. However, with the advent of the Islamic Revolution, conflicting social and identity structures were created between Iran and Saudi Arabia, which, as a result of these conflicting structures, inconsistent and inverted realities overshadowed their relations and dominated the conflict between the two countries. Hence, the pattern of conflicting relations between the two countries has been formed in such a way that peaceful relations in their relations have become fleeting and the occurrence of successive crises has become permanent and fundamental. This research uses a descriptive-analytical method to investigate the reasons and contexts for the recurrence of the crisis in the relations between the two countries and the research data show that the recurrence of the crisis in their relations is a function of deep social structures (such as political Islam versus Wahhabi Islam) and maladaptive elements of identity (such as revolutionaryism and historical Iranism versus Saudi conservatism and Arabism) and the conflicting speech acts of the two countries' political and religious elites.

Keywords: Iran, Constructivism, Crisis, Recurrence, Saudi Arabia, Social Construction

1. PhD of Political Science, Razi University.
Corresponding author: naderi.abbas45@gmail.com
2. Associate Professor of political science and International Relations, Razi University : gahmadian@razi.ac.ir
3. Associate Professor of political science and International Relations, Razi University : f.dnshn@razi.ac.ir

مقدمه

انقلاب اسلامی به‌محض پیروزی، سیاست خارجی ایران را در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای، به‌ویژه با همسایگان و به‌طور خاص با عربستان سعودی، دچار تغییر و دگرگونی بنیادینی کرد. شعار صدور ایده‌ها و ارزش‌های انقلاب و زیر سؤال بردن مشروعیت نظام پادشاهی، نخستین نمودِ ناهمسازی‌های سیاست منطقه‌ای بود که حکایت از ساخت‌های معنایی متضاد و معکوس دو کشور و روایت تمام‌نشدنی بحران در روابط آن‌ها داشت. بررسی روند مناسبات دو کشور نشان می‌دهد که وقوع انقلاب و تغییر رژیم پادشاهی ایران برای سعودی‌ها، ناخوشایند و نگران‌کننده بود. بااین‌حال، در ماه‌های نخست انقلاب، رویکرد سکوت را بر هرگونه موضع‌گیریِ‌ای ترجیح داده و پس‌ازآن، راهبرد حفظ روابط دوستانه را اتخاذ و تلاش کردند روابط خود را با دولت جمهوری اسلامی نزدیک کنند؛ اما بحث صدور انقلاب و گشایش دفتر جبههٔ آزادیبخش شبه‌جزیره در تهران و وقوع قیام‌های جهیمان‌العتیبی و شیعیان آن کشور، که هریک به‌گونه‌ای متأثر از ایده‌های امام خمینی و ارزش‌های انقلاب اسلامی بود، سعودی‌ها را به‌سوی راهبرد عمل‌گرایانهٔ کنترل و مهار انقلاب اسلامی سوق داد و زمینه را برای سیاست‌های کینه‌توزانه و دشمنی با انقلاب اسلامی فراهم کرد؛ بنابراین، به‌محض تهاجم نظامی عراق به ایران، ضمن اعلام پشتیبانی از عراق، در طول هشت سال جنگ، به‌گونه‌ای همه‌جانبه از این کشور حمایت کردند. از آن زمان تاکنون، جز در موارد استثنا، واقعیت‌های متعارض منطقه‌ای و بین‌المللی و برهمکنش‌های گفتاری منازعه‌آمیز دو کشور، روابط سیاسی و امنیتی آن‌ها را به‌سوی تنش و بحران پیش رانده و تاریخ روابط دو کشور را در طول چهار دهه پس از انقلاب، سرشار از بحران‌های پی‌درپی کرده است.

چنین به‌نظر می‌رسد که ساخت اجتماعی و هویتی متضاد و کنش‌های گفتاری تعارضی نخبگان سیاسی و دینی دو کشور، در بازگشت بحران، بسان سلول‌های بدخیم عمل کرده و تلاش‌های سیاستمداران محتاط و عمل‌گرای دو طرف نیز تنها نقش شیمی‌درمانی و جلوگیری از فرایند فراگستری داشته و نتوانسته است به درمان قطعی سلول‌های بدخیم کمک کند و پس از مدتی، بیماری دوباره بازگشته و بحران بر روابط آن‌ها حاکم می‌شود؛ ازاین‌رو، بحران‌های پی‌درپی، به ویژگی خاص و وجه ممیز مناسبات دو کشور تبدیل شده است. پیامدهای ویرانگر این روابط پرآشوب و بحران، برای ایران و عربستان و حتی برخی دیگر از کشورهای منطقه، بسان سیاه‌چال‌های فضایی عمل کرده و سرمایه‌های گوناگون آن‌ها را به‌تاراج برده است. نزدیکی و اتحاد رژیم سعودی و اعراب دیگر منطقهٔ خلیج فارس با رژیم صهیونیستی و همچنین به‌فراموشی سپرده شدن دشمنی ماهیتی و تاریخی اعراب با اسرائیل و جایگزین کردن ایران به‌عنوان دشمن شمارهٔ یک

اعراب (منطقه) به‌جای آن رژیم، ازجمله پیامدهای پرهزینهٔ این نوع روابط بوده است؛ ازاین‌رو، شناخت دلایل و زمینه‌های بحران در روابط این دو بازیگر کلیدی و اثرگذار جهان اسلام و تبیین علمی آن، از اهداف این پژوهش است که اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا بازگشت بحران، پیامدهای بسیار ویرانگر چندبعدی و چندسطحی‌ای برای دو کشور و دولت‌های منطقه داشته و حتی ممکن است درصورت تعمیق، تعمیم، و تداوم آن، موجب رویارویی مستقیم نظامی و زایندهٔ رویدادهای هولناک و پیش‌بینی‌ناپذیری شود؛ ازاین‌رو، دلایل و زمینه‌های بازگشت‌پذیری بحران و پرهزینه بودن آن، یکی از دغدغه‌های نگارندگان این پژوهش است. براین‌اساس، پرسش اصلی این پژوهش این است که «دلایل و زمینه‌های بحران و بازگشت‌پذیری آن، در روابط ایران و عربستان چیست؟» نگارندگان برای پاسخ‌گویی به این پرسش تلاش کرده‌اند این ایده و فرضیه را بررسی کنند که «بازگشت‌پذیری بحران در روابط ایران و عربستان، دستاورد ساخت‌های اجتماعی و هویتی متضاد و معکوس دو کشور و کنش‌های گفتاری تخاصمی ایران و عربستان است». براین‌اساس، کوشیده‌ایم این روابط را با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی و با بهره‌گیری از الگوی نظری ساخت اجتماعی و هویتی، به‌گونه‌ای واقع‌بینانه و به‌دور از هرگونه تعصب، تحلیل و بررسی کنیم.

پژوهش حاضر در سه بخش ارائه شده است که در بخش نخست، چارچوب نظری پژوهش بررسی شده است. در بخش دوم، مسئلهٔ پژوهش، یعنی بازگشت‌پذیری بحران در روابط ایران و عربستان واکاوی می‌شود و در بخش سوم، با مراجعه به رویکردهای اجتماعی، به‌ویژه ساخت اجتماعی-هویتی و کنش کلامی، به‌عنوان یک الگوی روشی-نظری تلاش کرده‌ایم تا زمینه‌ها و دلایل بازگشت‌پذیری بحران در روابط ایران و عربستان را تبیین کنیم. در پایان نیز نتیجه‌گیری لازم ارائه شده است.

۱. پیشینه پژوهش

دربارهٔ روابط جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی، نوشته‌های فراوانی منتشر شده است که پرداختن یا حتی اشاره به همهٔ آن‌ها در این مجال نمی‌گنجد. به‌طورکلی، پژوهش‌های انجام‌شده دراین‌باره را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دستهٔ نخست، پژوهش‌هایی هستند که روابط دو کشور را از دیدگاه پارادایم رئالیسم تجزیه‌وتحلیل کرده و به‌لحاظ کمیت، بخش عمدهٔ پژوهش‌های انجام‌شده را به خود اختصاص داده‌اند.

مقالهٔ یاسر نورعلی‌وند، با عنوان «عربستان سعودی، تلاش برای موازنه‌سازی»؛ پژوهش «تحلیل روابط ایران و عربستان از منظر واقع‌گرایی انگیزشی» نوشتهٔ هادی صادقی‌اول، جعفر نقدی عشرت‌آباد، و

امیرهوشنگ میرکوشش؛ مقالهٔ «ایران و عربستان، رقابت بر سر نفوذ در خاورمیانه» اثر آرمینا آرام و همچنین، کتاب «توازن نظامی[1] در خلیج فارس» نوشتهٔ نویسندهٔ امریکایی، آنتونی کردزمن[2] و مقالهٔ آریل جانِر[3] با عنوان «عربستان سعودی و ایران: منازعه برای قدرت و نفوذ در خلیج[4]» (فارس) ازجمله پژوهش‌های انجام‌شده در این چارچوب به‌شمار می‌آیند.

دستهٔ دوم، پژوهش‌های انگشت‌شماری هستند که روابط دو کشور را از دیدگاهی غیر از رئالیسم تبیین کرده‌اند. مقالهٔ «سازه‌انگاری و منطق تعارض ایران و عربستان» نوشتهٔ محمدرضا دهشیری، پژوهش «تحلیل تنش‌آفرینی ایدئولوژیک و سیاسی عربستان سعودی در قبال راهبرد فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در جهان اسلام» نوشتهٔ محمد داوند، محسن اسلامی، و محمدحسین جمشیدی و مقالهٔ «بررسی زمینه‌های همگرایی و واگرایی ایران و عربستان در چارچوب جغرافیای صلح» اثر یدالله کریمی، حسین ربیعی، و سیدمحمد یعقوبی، ازجمله پژوهش‌های انجام‌شده در قالب دستهٔ دوم از پژوهش‌ها هستند؛ اما نوشته‌ای که روابط دو کشور را از منظر ساخت اجتماعی و هویتی تبیین کرده باشد، یافت نشد؛ ازاین‌رو، پژوهش حاضر از این لحاظ، منحصربه‌فرد است.

دربارهٔ نوآوری این پژوهش می‌توان گفت: ۱)بحران و بازرخداد بحران‌ها در درجه نخست، به‌عنوان برایند مسائل معنایی و بسترهای معناگرایانه، یعنی ایده‌ها، عقاید، و به‌طورکلی ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی که با یکدیگر تضاد و تعارض دارند، تحلیل شده است؛ ۲) روابط دو کشور، بسان یک بیماری بدخیم فرض شده که به فراگستری و بازگشت‌پذیری تمایل دارد و به‌همین‌سبب، تلاش سیاستمداران معتدل و عمل‌گرای دو کشور برای مهار فرایند فراگستری سلول‌های بدخیم، به شیمی‌درمانی تشبیه شده که از گسترش بحرانِ منجر به رویارویی نظامی جلوگیری کرده است، اما نتوانسته این بیماری را به‌طور کامل درمان کند؛ ۳) تنش‌های کلامی-گفتاری نخبگان سیاسی و دینی دو کشور، به‌منزلهٔ رفتارها و کنش‌های تخاصمی، تبیین شده و پژواک و بازتاب این تنش‌های گفتاری در بازگشت بحران، نقش جدی‌ای داشته و از دلایل زمینه‌ساز این بحران به‌شمار می‌آید.

۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری این پژوهش، برپایهٔ تناسب منطقی و رابطهٔ منسجم بین اصول و مفروضه‌های دو نظریهٔ

1. The Gulf Military Balance
2. Anthony H. cordsman
3. Ariel Jahner
4. Saudi Arabia and Iran:Struggle for Power and Influence in the Gulf

ساخت اجتماعی و سازه‌انگاری با ساخت اجتماعی و هویتی جوامع و دولت‌های ایران و عربستان انتخاب شده است تا برپایهٔ این نسبت نظام‌مند، شاهد یک تحلیل نزدیک به واقعیت و یک خوانش معنامحور از وقوع بحران‌های پی‌درپی در روابط ایران و عربستان باشیم.

۱-۲. ساخت اجتماعی

ساخت اجتماعی، به‌معنای آفریدن معنا از طریق فعالیت‌های مشترک افراد تعریف شده است؛ به‌این‌معنا که آنچه در جامعه به‌منزلهٔ واقعیت احساس و درک می‌شود، آفریدهٔ کنش متقابل اجتماعیِ افراد و گروه‌ها است (Gergen, 2003: 3). براین‌اساس، جهان اجتماعی، ساختهٔ ارتباطات و تعاملات افراد بوده و زبان و گفتمان‌ها، نقش زیادی در برساختن واقعیت‌ها دارند. از این منظر، هرچه ژرف‌ساخت‌ها همسان باشند، گفتمان‌ها نیز پربارتر بوده و توانایی‌های افراد برای برساختن واقعیت‌های همساز بیشتر می‌شود؛ اما چنانچه کنشگران با ساخت‌های اجتماعی و هویتی ناساز روبه‌رو باشند، برساختن معنای مشترک از واقعیت‌های همسو، به بن‌بست رسیده و اختلاف در روابط آن‌ها پدیدار می‌شود. براین‌اساس، این‌گونه به‌نظر می‌رسد که بسیاری از اختلاف‌های میان انسان‌ها، به روند معناسازی مربوط می‌شود. افزون‌براین، واقعیت‌ها به‌اعتبار نسبیت اجتماعی‌شان قابل‌توجیه هستند. به‌قول پاسکال[1]: «آنچه در یک سوی کوه‌های پیرنه حقیقت است، در سوی دیگر خطاست (Burger and Luckman, 2015: 12). براین‌اساس، جهان، چیزی تلقی می‌شود که بر اثر تعاملات در فضای اجتماعی ساخته شده و معنا پیدا کرده است و این معناسازی است که کم‌وبیش به واقعیت جهان شکل می‌دهد (Hadian, 2003: 918). اندیشمندان این نظریه، ضمن رد نگاه مادی‌گرایانه و تک‌بعدی خردگرا بر این نظرند که مهم‌ترین جنبهٔ روابط بین‌الملل، بُعد مادی آن نیست، بلکه بعد اجتماعی آن است. دنیای اجتماعی و سیاسی، ازجمله دنیای روابط بین‌الملل، یک مجموعهٔ فیزیکی یا عینیت مادی خارج از معرفت انسانی نیست؛ ازاین‌رو، در مطالعهٔ روابط بین‌الملل، ابتدا باید بر ایده‌ها و عقاید که آگاهی‌دهندهٔ بازیگران در عرصهٔ بین‌المللی و فراهم‌کنندهٔ درک مشترک بین آن‌ها است، تمرکز کرد (Jackson and Sorenson, 2013: 328-329). به‌طورکلی، نظریهٔ ساخت اجتماعی، بر رابطهٔ میان اندیشهٔ آدمی و زمینهٔ اجتماعی شکل‌گیری این اندیشه که منشأ رفتار و رابطه شده است، تأکید دارد.

1. Bliase Pascal

۲-۲. سازه‌انگاری

نظریهٔ سازه‌انگاری، ابتدا در جامعه‌شناسی مطرح شد، اما از اوایل دههٔ ۱۹۹۰ در تقابل با نظریه‌های خردگرای جریان اصلی، وارد حوزهٔ روابط بین‌الملل شد و بسیاری را بر آن داشت که این نظریه را یک واکنش تهاجمی علیه نوواقع‌گرایی و مفروضه‌های اصلی آن فرض کنند (Capeland, 2000: 187). این نظریهٔ معناگرایانه بر ساخت اجتماعی واقعیت برپایهٔ سنت‌های خاص هر جامعه‌ای تأکید و در مطالعهٔ روابط بین‌الملل بر ایده‌ها، انگاره‌ها، فرهنگ، و عناصر هویتی تمرکز می‌کند و کاملاً تأییدگر و مکمل الگوی ساخت اجتماعی است. به‌نظر می‌رسد که مفروضه‌های این رهیافت، به‌موازات نظریهٔ ساخت اجتماعی، بیش از نظریه‌های دیگر روابط بین‌الملل می‌تواند در تحلیلِ بازرخدادِ بحران در سیاست خارجی ایران و عربستان راهگشا باشد؛ ازاین‌رو، آن را به‌عنوان چارچوب نظری این پژوهش برگزیده و در ادامه، مفروضه‌های اصلی آن را بررسی کرده‌ایم.

۱-۲-۲. هستی‌شناسی

هستی‌شناسی، یکی از دو بحث اساسی مطرح‌شده در مباحث فرانظری و کانون اصلی توجه سازه‌انگاران است. آنان کانون بحث در حوزهٔ روابط بین‌الملل را از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرده‌اند. هستی‌شناسی به‌این‌سبب اهمیت ویژه‌ای دارد که مشخص می‌کند، ما باید در عرصهٔ بین‌الملل چگونه رفتار کنیم و چگونه دربارهٔ آن بیندیشیم (wendt, 1999: 56). هستی‌شناسی سازه‌انگاری، سه گزارهٔ مهم دارد: نخست اینکه ساختارهای فکری و هنجاری به‌اندازهٔ ساختارهای مادی دارای اهمیت هستند؛ دوم اینکه هویت‌ها در شکل‌دهی منافع و کنش‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای دارند؛ و سوم اینکه ساختار و کارگزار، به‌گونه‌ای متقابل به یکدیگر شکل می‌دهند (Hadian, 2003: 919).

• **انگاره‌ها و هنجارها**: ونت بر این نظر است که در نظریه‌پردازی سیاست بین‌الملل، بایستی نقطهٔ عزیمت خود را توزیع انگاره‌ها و به‌ویژه فرهنگ، در درون نظام قرار دهیم و سپس نیروهای مادی را وارد کنیم نه برعکس. براین‌اساس، سازه‌انگاری، ضمن اینکه نیروهای مادی را نادیده نمی‌گیرد، بر نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل تأکید می‌کند (Steve,2013: 68). برپایهٔ نظریهٔ سازه‌انگاری، برای تبیین سیاست و روابط بین‌الملل، بایستی بر ایده‌ها و عقایدی تمرکز کنیم که آگاهی‌دهنده و مرکز ثقلِ درک مشترک بین کنشگران عرصهٔ نظام بین‌الملل به‌شمار می‌آیند. (WendT, 1999: 94). اونف، یکی دیگر از چهره‌های برجستهٔ سازه‌انگاری، بر این نظر است که کردارها، بدون قواعد و هنجارها، معنای اجتماعی ندارند

(Onuf, 1994: 7-8)؛ به‌این‌معنا که همهٔ کنش‌ها و رفتارها در عرصهٔ سیاست خارجی کشورها و روابط بین‌الملل، برپایهٔ معانی‌ای انجام می‌شوند که در چارچوب هنجارها به آن‌ها داده می‌شود؛ ازاین‌رو، ونت بر «معنا» تأکید ویژه‌ای دارد و به‌همین‌سبب، در پاسخ به این پرسش که آیا تماس دست با صورت یک نفر تنبیه است یا تشویق؟ بر این نظر است که تازمانی‌که نتوانیم معنی عمل را درک کنیم، پاسخ این پرسش را نمی‌دانیم؛ بنابراین، فهم متعارف از سیاست بین‌الملل، بایستی تابع انگاره‌های مشترک باشد، نه سرشت ذاتی بشر یا آنارشی.

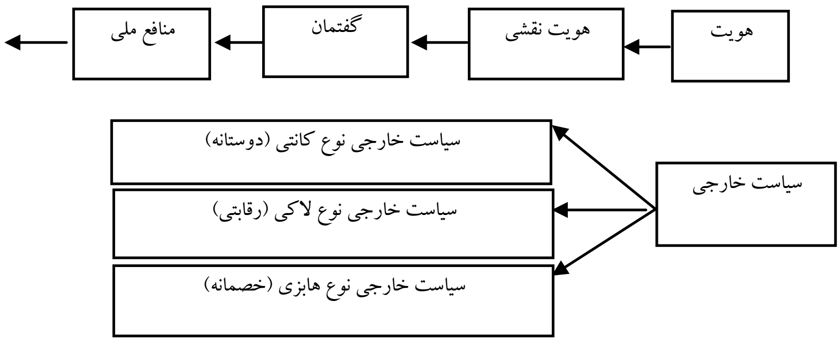
• **هویت:** هویت[1]، به‌معنای فهم و انتظارات از خود، یکی از گزاره‌های اصلی هستی‌شناسی سازه‌انگاری است (Mushirzadeh, 2006: 332). این مفهوم، به‌معنای مجموعه آگاهی یک کنشگر از ویژگی‌های بنیادین اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، و زیستی مشترک خود بوده که در یک زمان و مکان معین، او را از گروه‌ها و افراد دیگر متمایز می‌کند. به‌نظر سازه‌انگاران، هویتِ کنشگران، یعنی کیستی و چیستی آنان را، هنجارها، ارزش‌ها، و ایده‌های نهادینه‌شده در محیطِ آن‌ها شکل می‌دهند و در پی شکل‌گیری این هویت است که کنشگران می‌توانند: ۱) منافعشان را تعریف کنند؛ ۲) به کنش‌های خود برای رسیدن به آن منافع، شکل دهند. به‌این‌معنا، کنشگران اجتماعی برپایهٔ هنجارها و قواعدی که خود مبتنی‌بر پیشینه‌ای از عوامل تاریخی، فرهنگی، ذهنی، و تجربه است، تصمیم‌گیری می‌کنند (Rasouli Thaniabadi, 2012: 183)؛ ازاین‌رو، هویت‌ها را نمی‌توان به‌شکل ماهوی و جدای از بستر اجتماعی‌شان تعریف کرد. آن‌ها ذاتاً اموری رابطه‌ای‌اند و باید به‌عنوان مجموعه‌ای از معانی به‌شمار آیند که یک کنشگر، با درنظر گرفتن نگرش‌های موجود دربارهٔ دیگران، یعنی به‌عنوان یک ابژهٔ اجتماعی، به خود نسبت می‌دهد. اینکه «خود»، خود را «دوست»، «رقیب»، یا «دشمنِ» «دیگری» بداند، تفاوت زیادی میان آن‌ها ایجاد خواهد کرد (Mushirzadeh, 2006: 332). از دیدگاه سازه‌انگاران، هویت‌ها، پایهٔ منافع‌اند و دولت‌ها، سیاست خارجی خود را براساس منافع تنظیم می‌کنند و کارگزاران، بدون هویت، منافعی مستقل از بستر جامعه نخواهند داشت تا آن‌ها را پیگیری کنند.

• **ساختار-کارگزار:** سازه‌انگاری، ضمن نفی دوگانگی ساختار و کارگزار، با تأثیرپذیری از اندیشه‌های گیدنز، اولویت را به یکی از آن دو نمی‌دهد و بر قوام‌بخشی ساختار و کارگزار تأکید دارد.

• **آنارشی:** سازه‌انگاران، برخلاف واقع‌گرایان، آنارشی[2]، به‌معنای فقدان اقتدار مرکزی در نظام

1. Identity
2. Anarchy

بین‌الملل، را یک برساختهٔ اجتماعی مبتنی‌بر انگاره‌ها، فرهنگ‌ها، و تعاملات بین دولت‌ها تعریف و تلقی می‌کنند؛ ازاین‌رو، آن را فاقد منطق خاص یا نقش مستقل در روابط بین‌الملل می‌دانند. ونت به سه گونه فرهنگ و به تبع آن، به سه نوع آنارشی هابزی، لاکی، و کانتی، که به‌ترتیب بیانگر دشمنی، رقابت، و دوستی هستند، اشاره می‌کند؛ ازاین‌رو، معمای امنیت نیز با توجه به نوع نگاه دو بازیگر به یکدیگر برساخته می‌شود. براساس دیدگاه ساخت اجتماعی و سازه‌انگاری، می‌توان یک الگوی کلی و دو الگوی دوستانه و خصمانه را برای سیاست خارجی طراحی کرد.



شکل (۱). الگوی کلی برساخته شدن سیاست خارجی از منظر ساخت اجتماعی و سازه‌انگاری

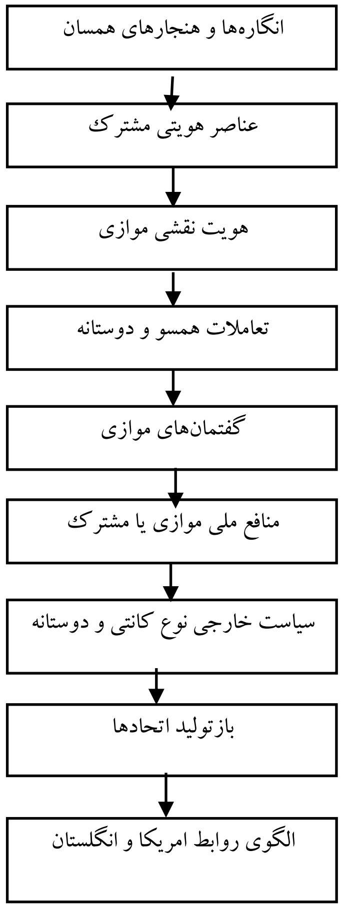
. چرخه‌های گسترش و کاهش بحران در روابط ایران و عربستان پس از انقلاب اسلامی

در این بخش، با بررسی روند تاریخی روابط ایران و عربستان، مناسبات آن‌ها را به دوره‌های مختلف تقسیم کرده‌ایم تا بازگشت‌پذیری بحران میان آن‌ها را به‌وضوح نشان دهیم و پس از اثبات این بازگشت‌پذیری، پیروی بازگشت‌پذیری بحران، از ساخت اجتماعی و هویتی متعارض دو کشور را بررسی خواهیم کرد.

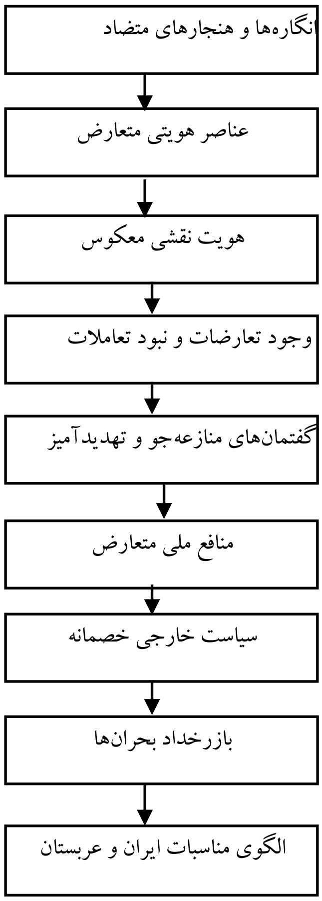
۱-۳. حاکمیت دوگانهٔ محافظه‌کاری و انقلابی‌گری

در این دوره، رویکرد دوگانه‌ای بر سیاست خارجی ایران حاکم بود؛ ازیک‌سو، تحت تأثیر شور انقلابی و شعار صدور انقلاب و مطالبات تجدیدنظرطلبانهٔ انقلاب اسلامی قرار داشت و امام خمینی(ره)، نظام‌های پادشاهی منطقه و به‌ویژه دولت سعودی را فاسد، غیراسلامی، و طرفدار امریکا خواند و به باد انتقاد گرفت. از دیدگاه سعودی‌ها، این به‌معنای سیاست فراخوان سرنگونی رژیم‌های پادشاهی عرب (که از قم و

تهران صادر شده است) به‌شمار می‌آمد (Shafiee & Montazer Ghaem & Chelongar, 2017: 4). ازسوی‌دیگر، مهندس بازرگان، با طرح یک گفتمان واقع‌گرایی لیبرال، منافع ملی رئالیستی را در سیاست خارجی دنبال می‌کرد (Azghandi, 2007: 10) و انقلاب اسلامی را یک انقلاب ملی مبتنی‌بر عدم مداخله در امور کشورهای دیگر تعریف و گسترش و تعمیق روابط با کشورهای مسلمان و عرب و همسایه را در اولویت سیاست خارجی قرار داده بود تا با تنش‌زدایی و اعتمادسازی، به رفع نگرانی آن‌ها در زمینهٔ صدور انقلاب بپردازد (Dehghani Firoozabadi, 2010: 309). در مقابل، سعودی‌ها نیز یک رویهٔ دوگانه را درپیش گرفته بودند.



شکل (۲): الگوی دوستانه برپایهٔ فرهنگ کانتی



شکل (۳): الگوی خصمانه برپایهٔ فرهنگ هابزی

آن‌ها ازیک‌سو، از ترس گسترش انقلاب به آن کشور، از هرگونه اظهارنظر صریح دربارهٔ رویدادهای ایران خودداری کرده و سیاست صبر و انتظار را درپیش گرفته بودند و ازسوی‌دیگر، محرمانه درصدد انجام طرح‌هایی برای کنترل خطرهای احتمالی انقلاب اسلامی بودند (Akhavan Kazemi, 2000: 122). در این دوره، با گشوده شدن دفتر جبههٔ آزادیبخش شبه‌جزیرهٔ عرب در تهران و آغاز قیام‌های جهیمان‌العتیبی و شیعیان عربستان، مقامات و رسانه‌های دو کشور، تنش گفتاری منازعه‌آمیزی را علیه یکدیگر به‌راه انداختند.

۳-۲. تثبیت گفتمان انقلابی و تجدیدنظرطلب و بازگشت بحران

با سقوط دولت موقت، عناصر انقلابی بر امور مسلط شده و گفتمان اسلام‌گرایی انقلابی، با دو خرده‌گفتمان آرمان‌گرایی امت‌محور و آرمان‌گرایی مرکزمحور شکل گرفت (Azghandi, 2007: 12)؛ ازاین‌رو، اسلام سیاسی و انقلابی، به‌عنوان دال مرکزی گفتمان‌ها و اصل تعیین‌کنندهٔ سیاست خارجی تعریف و درنتیجه، شعار صدور انقلاب، به‌گونه‌ای جدی‌تر دنبال شد. در مقابل، سعودی‌ها به‌گونه‌ای همه‌جانبه از عراق حمایت کرده و شورای همکاری خلیج فارس را در تقابل با ایران تأسیس کردند و سیاست سخت‌گیرانه‌ای را علیه حجاج ایرانی درپیش گرفتند. آن‌ها در جنگ نفت‌کش‌ها، اقدام به صدور نفت عراق کردند و در سطح نظام بین‌الملل و مجامع بین‌المللی علیه ایران فعال بودند. اما رفتار مسئولانهٔ ایران در جریان هواپیماربایی اتباع یمنی در سال ۱۳۶۳، مواضع خصمانهٔ سعودی‌ها را نسبت به ایران تغییر داد و درنتیجه، روابط دو کشور به هم نزدیک و از وضعیت بحران خارج شد. وزیران امور خارجهٔ دو کشور به پایتخت‌های هم سفر کردند و مذاکرات دوستانهٔ مقامات دو کشور، موجب افزایش قیمت نفت شد. اما این وضعیت، دوامی نداشت و پس از زمان کوتاهی، بحران بر روابط دو کشور حاکم شد. سعودی‌ها در سال ۱۳۶۵، گروهی از حجاج ایرانی را بازداشت و در سال ۱۳۶۶ تعداد ۲۷۵ نفر از حجاج ایرانی را قتل‌عام کردند. درمقابل، تظاهرکنندگان خشمگین ایرانی، سفارت عربستان را اشغال کردند و کاردار سفارت را به‌قتل رساندند (heinrich, 2016). سعودی‌ها نیز در واکنش به این حادثه، روابط خود را تا سال ۱۹۹۱/۱۳۷۰ با ایران قطع کرده و سهمیهٔ نفت خود را به‌قصد وارد کردن ضربهٔ اقتصادی به ایران، افزایش دادند و درنتیجه، قیمت نفت سقوط کرد (Amirzadeh, 2014: 42).

۳-۳. ضرورت توسعه، عمل‌گرایی، و مدیریت بحران

پایان جنگ ایران و عراق، سیاست عمل‌گرایانهٔ هاشمی رفسنجانی در راستای بازسازی خسارت‌های

جنگ تحمیلی، و توسعهٔ اقتصادی و ترجیح دادن منافع اقتصادی بر منافع معطوف به نظم جهانی و ایدئولوژیکی، زمینهٔ شکل‌گیری گفتمان واقع‌گرایی را فراهم کرد. در این شرایط، هاشمی رفسنجانی، بحث تغییر الگوی صدور انقلاب را مطرح کرد و درصدد ایجاد روابط دوستانه با همسایگان برآمد. ازسوی‌دیگر، ملک فهد نیز در سال ۱۹۹۸/۱۳۶۸، موضوع حل‌شدنی بودن تمام اختلافات با ایران را مطرح کرد (Amirzadeh, 2014: 43). اقدام سنجیدهٔ ایران در محکوم کردن تهاجم نظامی عراق به کویت در سال ۱۹۹۰/۱۳۶۹، زمینهٔ نزدیکی عربستان به ایران را فراهم کرد. با اقدامات اعتمادساز دولت ایران و تمایل مقامات سعودی به برقراری روابط، در سال ۱۹۹۱/۱۳۷۰ سفارت دو کشور در تهران و ریاض بازگشایی شد. درواقع، اقدامات عمل‌گرایانهٔ هاشمی و امیرعبدالله، فصل جدیدی در روابط دو کشور آغاز شد. در پی آن، کنش‌های کلامی دوستانه‌ای شکل گرفت و پادشاهی سعودی، روابط خود را با شیعیان این کشور بهبود بخشیده و عفو عمومی و بازگشت تبعیدی‌های آن‌ها را در سال ۱۹۹۳/۱۳۷۲ اعلام کرد (Matthiesen, 2015: 10) و سیاست تنش‌زدایی بر روابط دو کشور حاکم شد. با آغاز دولت خاتمی و طرح گفتمان صلح‌گرایی مردم‌سالار، فرایند تنش‌زدایی و کنش‌های کلامی دوستانه تشدید و درنتیجه، دوستی بر روابط دو کشور حکمفرما شد. در سال ۱۳۷۶، امیرعبدالله، ولیعهد سعودی، در اجلاس سران کشورهای اسلامی شرکت کرد. او بالاترین مقام سعودی بود که از زمان پیروزی انقلاب به ایران سفر، و از نقش و جایگاه تاریخی ایران تمجید کرد. در همین سال، وزیران نفت دو کشور، در مورد حفظ قیمت نفت به توافق رسیدند. در سال ۱۹۹۸/۱۳۷۷، عربستان، سهمیهٔ حجاج ایرانی را افزایش داد و در همان سال، توافق‌نامهٔ جامع همکاری بین ریاض و تهران در زمینهٔ اقتصاد، فرهنگ، و ورزش منعقد شد. در سال ۱۳۷۸، سیدمحمد خاتمی به ریاض سفر کرد و ملک فهد، سوار بر صندلی چرخدار، در فرودگاه از او استقبال کرد (Huang, 2016: 17). این سفر، نقطهٔ عطفی در روابط دو کشور به‌شمار می‌آید. در آوریل ۱۳۸۰، توافق‌نامهٔ امنیتی بین دو کشور امضا شد. براین‌اساس، دو کشور، روابط سیاسی، اقتصادی، و امنیتی خود را گسترش دادند. در این شرایط، سعودی‌ها از برنامهٔ هسته‌ای ایران دفاع کردند و در سال ۱۳۸۴، در راستای کاهش تولید نفت با هم همکاری نزدیکی داشتند. روابط دوستانهٔ دو کشور به‌گونه‌ای بود که سعودی‌ها از همراهی با امریکا علیه ایران در جریان بمب‌گذاری پایگاه نظامیان امریکایی در «الخبر»، خودداری و برخلاف نظر امریکا، به‌طور پیوسته روابط خود را با ایران توسعه و گسترش دادند (Cordesman, 2001: 2) تا این دوره، به عصر طلایی روابط دو کشور مشهور شود. اما مسئلهٔ هسته‌ای ایران، سقوط صدام، و به‌قدرت رسیدن شیعیان و نفوذ ایران در عراق، ازجمله مسائلی بودند که سبب نگرانی عربستان در پایان این دوره شدند.

۳-٤. نوانقلابی‌گری و بازگشت بحران‌های منطقه‌ای

این دوره، با ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد و گفتمان انقلابی‌گری و تجدیدنظرطلبی و رقابت و بدبینی فراوان سعودی‌ها دربارهٔ فعالیت‌های منطقه‌ای ایران آغاز شد. احمدی‌نژاد، با گفتمان تهاجمی علیه امریکا و حضور منطقه‌ای این کشور، موجودیت اسرائیل و مسئلهٔ هولوکاست و نهادهای بین‌المللی، گفتمان نوانقلابی‌گری را در سیاست خارجی تثبیت کرد. درمقابل، سعودی‌ها نیز با تأثیرپذیری از گفتمان‌های ایران‌هراسی، هلال شیعی، و موضوع‌هایی مانند مسئلهٔ هسته‌ای ایران، شکست اسرائیل در مقابل حزب‌الله لبنان، و تشکیل دولت لبنان توسط حزب‌الله، نفوذ درحال‌گسترش ایران در عراق، سوریه، لبنان و مناطق دیگر خاورمیانه، دست به واکنش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی علیه ایران زدند. سعود الفیصل، وزیر امور خارجهٔ سعودی، با سخنان تند خود، ایران را به مدیریت جنگ داخلی لبنان متهم کرد. ملک عبدالله نیز از امریکا خواست که به تأسیسات هسته‌ای ایران حمله کند (Huang, 2016: 16). همچنین، سعودی‌ها به‌گونه‌ای سرسختانه علیه حزب‌الله لبنان موضع‌گیری کرده و ایران را به دخالت در امور داخلی اعراب متهم کردند. در بهار عربی، موضع متعارضی با ایران اتخاذ و به‌گونه‌ای همه‌جانبه برای سرنگونی دولت سوریه و عراق، که از متحدان ایران بودند، تلاش کردند. آنان به جنگ‌های نیابتی علیه ایران روی آورده و بر موضع‌گیری شورای همکاری خلیج فارس مبنی‌بر مالکیت امارات بر جزایر سه‌گانه، همچنین، متهم کردن ایران به مداخله در بحرین تأکید کردند و از ایران، به‌اتهام ترور سفیر آن کشور در امریکا شکایت کردند. عربستان در بحران‌های عراق و سوریه به جنگ نیابتی روی آورد و در موضع‌گیری شورای همکاری خلیج فارس در بحث جزایر سه‌گانه، نقش پررنگی بازی کرده و سپس، ۱۸ نفر از اتباع ایران را به جرم قاچاق مواد مخدر اعدام کرد (Sanei, 2012). این دوره، با اوج تنش‌های کلامی و جنگ‌های نیابتی به پایان رسید.

۳-۵. دوگانهٔ اعتدال‌گرایی و مخاطره‌آفرینی

این دوره، با انتخاب حسن روحانی با شعار اعتدال، توسعه، و گفتمان تعامل سازنده آغاز شد و با واکنش کلامی مثبت مقامات و رسانه‌های مختلف منطقه‌ای و بین‌المللی همراه بود. روحانی، اولویت سیاست خارجی خود را تقویت روابط دوستانه با همسایگان، به‌ویژه عربستان، اعلام کرد. ملک عبدالله، از نخستین رهبران سیاسی بود که به حسن روحانی تبریک گفت و روحانی در نخستین نشست خبری خود در ۲۷ خرداد ۱۳۹۲، عربستان را برادر خواند و از تعمیق و گسترش روابط سیاسی با این کشور استقبال کرد؛

اما ازآنجاکه سعودی‌ها از گسترش نفوذ و قدرت منطقه‌ای ایران در هر سطحی، احساس تهدید می‌کردند، با حمایت غربی‌ها، خواستار توقف نفوذ و افزایش قدرت ایران و متحدان منطقه‌ای ایران شدند و براین‌اساس، رفتارهای مخاطره‌آمیزی را در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی انجام دادند. آنان در بحران سوریه، علیه ایران و گروه‌های متحد ایران، ازجمله حزب‌الله لبنان و گروه‌های عراقی به هر اقدامی دست زدند و در مسئلهٔ هسته‌ای نیز میلیون‌ها دلار، صرف لابی‌گری در کنگرهٔ امریکا علیه برنامه و مذاکرات هسته‌ای ایران کردند (Huang, 2016: 16). سعودی‌ها که با توجه به دشمنی ایران با امریکا، به عزیزدُردانهٔ امریکایی‌ها تبدیل شده‌اند، از توافق هسته‌ای و نزدیکی ایران با امریکا و کشورهای غربی دیگر، هراس داشته و با اعلام محدود کردن نفوذ ایران با ائتلافی منطقه‌ای و با حمایت غربی‌ها، به حوثی‌های یمن حمله کردند. موضوع‌های دیگری که در این دوره، بحران را بیش‌ازپیش عمیق کرده و دو کشور را در آستانهٔ رویارویی نظامی و جنگ لفظی قرار دادند عبارت‌اند از: افزایش تولید و صادرات نفت سعودی‌ها، بی‌حرمتی به حجاج ایرانی، نزدیکی و همکاری با اسرائیل، حمایت سعودی از تحریم‌های همه‌جانبه علیه ایران، اعدام شیخ نمر، روحانی سرشناس شیعه (با هدف تحریک ایران) و درنتیجه حمله به سفارت و کنسولگری عربستان در تهران و مشهد، هدف قرار گرفتن تأسیسات نفتی آرامکو و تداوم جنگ‌های نیابتی در سوریه و عراق و یمن.

به‌طورکلی، از بررسی روند تاریخی روابط دو کشور چنین برمی‌آید که مناسبات دو کشور نه براساس همکاری‌های پایدار، بلکه بیشتر برپایهٔ بحران و بازگشت بحران پیش رفته است؛ ازاین‌رو، چنین به‌نظر می‌رسد که بیماری عمیقی بر روابط دو کشور سایه انداخته است که شیمی‌درمانی جراحان (سیاستمداران عمل‌گرا)، تنها برای مدت کوتاهی، نشانه‌های این بیماری بدخیم را کنترل کرده، اما پس از مدت کوتاهی، سلول‌های بدخیم بازگشته و روابط دو کشور را با وضعیت بحران روبه‌رو کرده‌اند.

٤. ساخت اجتماعی و هویتی متضاد و بازگشت بحران در روابط ایران و عربستان

در این بخش، موضوع بازگشت‌پذیری بحران را با استفاده از سامانهٔ ساخت اجتماعی و هویتی تبیین و تحلیل کرده و نشان داده‌ایم که چگونه ساخت اجتماعی و هویتی متضاد دو کشور، واقعیت‌ها و معناهای منازعه‌آمیز را برمی‌سازد و این عوامل نیز تنش‌های گفتاری مخاصمه‌آمیز را تولید و بازتولید می‌کند وهریک از این‌ها به‌نوبهٔ خود، زمینه را برای بازگشت بحران فراهم می‌کند.

٤-۱. ساخت‌های اجتماعی و هویتی جمهوری اسلامی ایران

٤-۱-۱. اسلام سیاسی

اسلام سیاسی، مهم‌ترین ژرف‌ساخت اجتماعی و هویتی انقلاب اسلامی بوده است؛ ازاین‌رو، درک سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بدون توجه به این عنصر، امکان‌ناپذیر است. به‌این‌معنا، جمهوری اسلامی برمبنای مجموعه‌ای از ایده‌ها و آرمان‌های اسلام سیاسی شیعی شکل گرفته و تداوم یافته است؛ بنابراین، نخستین و مهم‌ترین عنصر هویت ملی ایران و جمهوری اسلامی، اسلام شیعی است (Dehghani Firoozabadi, 2010: 207). جمهوری اسلامی ایران، خود را با این عنصر هویتی می‌شناسد و به دیگران می‌شناساند؛ ازاین‌رو، ایران را بایستی کانون اصلی اسلام سیاسی در جهان به‌شمار آورد. منافع ملی، نوع و نحوهٔ تعامل ایران با بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای برپایهٔ ارزش‌ها، معناها، و واقعیت‌هایی است که این ژرف‌ساخت اجتماعی و هویتی تعریف، تعیین، و تجویز می‌کند. براین‌اساس، سیاست خارجی ایران، تابع این ژرف‌ساخت بوده و برهمکنش‌های خارجی جمهوری اسلامی در مسائل گوناگون، با توجه به آن ترسیم می‌شود. درواقع، اسلام سیاسی شیعی تعیین می‌کند که جمهوری اسلامی با کدام بازیگر، چه رابطه‌ای داشته باشد و با کدام بازیگر رابطه نداشته باشد.

٤-۱-۲. نظام سیاسی ولایت فقیه، دکترین حاکمیت سیاسی و اجتماعی فقها

از دیدگاه امام خمینی، نظام ولایت فقیه در عصر غیبت، تنها نظام سیاسی مشروع و مقبول است. ایشان دراین‌باره می‌گویند: «جز سلطنت خدایی، همهٔ سلطنت‌ها برخلافِ مصلحت مردم بوده و «جور» است و جز قانون خدایی، همهٔ قوانین، باطل و بیهوده است» (Imam Khomeini, 1999: 185-187). در این سخن، نظام ولایت فقیه، تداوم رسالت انبیا و ائمهٔ اطهار و بیانگر سلطنت خدا است. از دیدگاه ایشان، اسلام، مخالف پادشاهی بوده و سلطنت از ابتدا نادرست بوده است. این یک چالش بنیادین هستی‌شناسی هویتی برای رژیم سعودی بود که تابه‌حال با آن روبه‌رو نشده بود.

٤-۱-۳. انقلابی‌گری و تجدیدنظرطلبی

انقلابی‌گری و تجدیدنظرطلبی از مهم‌ترین عناصر ساخت اجتماعی و هویتی جمهوری اسلامی ایران است. براین‌اساس، جمهوری اسلامی، هم در پی بن‌افکنی نظم و نظام بین‌الملل مستقر، و هم در تکاپوی ایجاد نظم و نظام مطلوب منطقه‌ای و بین‌المللی بوده است. درواقع، جمهوری اسلامی، به‌عنوان یک بازیگر ساختارشکن ظاهر می‌شود و منافع و اهداف خود را برپایهٔ ساخت و هویت انقلابی‌گری و تجدیدنظرطلبی

تدوین و ترسیم می‌کند. درمقابل، عربستان با یک نظام محافظه‌کار، متصلب، و ایستا، منافع و اهداف خود را در تقابلِ با انقلابی‌گری و ساختارشکنی ایران تعریف می‌کند؛ بنابراین، از دو ساخت و هویت متضاد، منافع و اهداف متعارض و ناهمسو تولید و بازتولید می‌شود.

٤-۱-٤. صدور انقلاب

ویژگی صدور ایده‌ها و ارزش‌های انقلاب، یکی از ویژگی‌های انقلاب‌های بزرگ است که در دو سنت لیبرالیسم و مارکسیسم، یعنی انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ و انقلاب بلشویکی روسیه در سال ۱۹۱۷ سابقه دارد؛ اما ویژگی صدور انقلاب، به‌عنوان یکی از ویژگی‌های بنیادین انقلاب اسلامی، بیش از آنکه برگرفته از راهبرد انقلاب‌های یادشده باشد، برپایهٔ باور به جهان‌گرایی اسلام و سازه‌های اعتقادی و فکری امام خمینی و حلقهٔ نخبگان نزدیک به ایشان شکل گرفته و ساخت پیدا کرده است. درواقع، امام خمینی(ره)، نقشهٔ راه جهان‌گرایی اسلامی را در رویکرد صدور انقلاب ترسیم کرد؛ ازاین‌رو، ایشان، انقلاب ایران را منحصر به مردم ایران نمی‌داند و آن را آغاز انقلاب بزرگ اسلام تلقی می‌کند (Fuller, 1994: 310). این درحالی است که رژیم پادشاهی و محافظه‌کار سعودی، از هر الگو و مفهومی که موجب تغییروتحول شود، احساس ترس داشته و آن را تهدید تعریف می‌کند.

٥-۱-٤. امریکاستیزی و مخالفت با غرب

یکی از مهم‌ترین اصولِ پیدایش انقلاب اسلامی و عناصر ساخت اجتماعی آن، ضدامریکایی بودن آن است. درواقع، امریکاستیزی، یکی از ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی و چراغ راهنمای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بوده و هست. این درحالی است که عربستان از چندین دهه پیش، سیاست پیروی از امریکا را دنبال کرده است. هویت ضدامریکایی بودنِ ایران و هویت پیرو بودنِ عربستان، دو معنای متضاد از امریکا برساخته است؛ ازاین‌رو، امریکا برای عربستان، دوست تعریف شده و درنتیجه، رفتارهای این کشور برای سعودی‌ها، امنیت به‌شمار می‌آید، اما امریکا برای ایران، دشمن تلقی شده و حضور و رفتار این کشور در منطقه، تهدید تعریف می‌شود؛ به‌همین‌سبب، امریکاستیزی ایران و امریکاخواهی عربستان، موجب بروز تنش‌های گفتاری میان دو کشور و همچنین، شکل‌گیری رویکردهای متفاوت و متضادی در سیاست خارجی آن‌ها شده و بستر تنش و تعارض در روابط ایران و عربستان را فراهم کرده است.

٦-١-٤. یاریگری جنبش‌های آزادیبخش

یاریگری و حمایت از جنبش‌های آزادیبخش، یکی از ویژگی‌های بنیادین انقلاب اسلامی است که از ابتدا با اعلام پشتیبانی از جنبش آزادیبخش فلسطین، به‌عنوان نماد جنبش‌های آزادیبخش جهان، این عنصر هویتی را در سیاست خارجی خود برجسته کرد؛ ازاین‌رو، در سال ۱۳۵۸، از یاسر عرفات مانند یک قهرمان استقبال کرد (Cooley, 1979: 1017). درواقع، جمهوری اسلامی، حمایت از نهضت‌ها، به‌ویژه نهضت فلسطین را به‌عنوان یک ویژگی الهام‌بخش و یک کلیدواژهٔ معنایی جهان اسلام، درنظر داشته و دارد. سعودی‌ها نیز با رویکردی متفاوت، خود را مدافع انحصاری نهضت فلسطین می‌پندارند؛ اگرچه از این مسئله آگاهی دارند که افکار عمومی جهان اسلام و عرب، ایران را به‌عنوان قهرمان دفاع از فلسطین می‌شناسند، نه سعودی‌ها را؛ بنابراین، آن‌ها از قهرمان‌سازی ایران در نهضت فلسطین و حمایت از نهضت‌های شیعیان منطقه، هراس داشته و بخشی از سیاست‌های خود را در راستای خنثی‌سازی تلاش‌های منطقه‌ای و جهانی ایران به‌کار می‌گیرند. این موضوع، زمینهٔ لازم را برای برساختن تنش‌های کلامی و بحران در روابط آن‌ها فراهم می‌کند.

۷-١-٤. الهام‌بخش و رهبر جهان اسلام

جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی، با ویژگی‌هایی منازعه‌آمیز، به سپهر و ساحت الهام‌بخشی جهان اسلام، چشم دوخته و هریک با توجه به ویژگی‌های خاص خود، «طرح‌واره‌ای» را در راستای خودپیشوایی جهان اسلام برساخته و تا حدودی درونی کرده‌اند. دو کشور، سیاست خارجی خود را برپایهٔ این عنصر هویتی طراحی و ترسیم کرده‌اند، اما حوزه‌های نفوذ آنان برای کسب این جایگاه، هم‌پوشانی دارد؛ ازاین‌رو، سوگیری راهبردها و رویکردهای سیاست خارجی دو کشور، برپایهٔ این عنصر شکل گرفته و زمینه را برای رقابت و تعارض و تقابل در روابط ایران و عربستان فراهم می‌کند.

۸-١-٤. دولت نفتی یا رانتیر

یکی از ویژگی‌های اساسی دولت ایران و یکی از عناصر هویتی آن، رانتیر بودن و وابستگی اقتصاد این کشور به نفت است؛ به‌گونه‌ای که، صادرات نفت خام، ۹۰ درصد از کل درآمد صادراتی ایران و ۶۰ درصد از کل بودجهٔ سالیانه را تأمین می‌کند (Farzanegan, 2008: 2)؛ بنابراین، درآمدهای نفت، هم در اقتصاد و هم در سیاست‌های منطقه‌ای و جهانی ایران نقشی کلیدی دارد. درواقع، دلارهای نفتی، پشتوانه و تأمین‌کنندهٔ مالی اهداف و راهبردهای منطقه‌ای ایران است که براساس ژرف‌ساخت‌ها، طرح و تدوین

می‌شوند؛ ازاین‌رو، درآمدهای نفتی، یکی از منابع حیاتی در اقتصاد و سیاست ایران به‌شمار می‌آید که از ابتدای انقلاب اسلامی با راهبردهای نفتی عربستان که با محوریت تضعیف ایران و تقویت هم‌پیمانان دولت سعودی، طرح می‌شود، به‌چالش کشیده شده است. این اقدام تخاصمی سعودی‌ها، یکی از عوامل زمینه‌ساز بحران و بازرخداد بحران بوده است.

۹-۱-٤. ایرانی‌گری تاریخی

یکی از سازه‌های اصلی هویت جمهوری اسلامی، ایران‌گرایی تاریخی یا زبان، فرهنگ، و قومیت است که هویت ایران را از غیر، به‌ویژه از اعراب و به‌طور خاص از عربستان، به‌عنوان کانون عرب‌گرایی، متمایز می‌کند. ستیزهای تاریخی و معاصر برخی از اعراب با ایران نیز به تولید تنش‌های کلامی در سطوح گوناگون دامن زده و زمینه را برای شکل‌گیری گفتمان‌های ایران‌هراسی فراهم کرده است. ترکیب این عوامل، بر دامنهٔ دوگانگی‌های زبانی، فرهنگی، و قومیتی ایران و عربستان افزوده و ضریب زایندگی بحران میان آن‌ها را افزایش داده است.

۲-٤. ساخت‌های اجتماعی و هویتی عربستان

۱-۲-٤. نظام پدرشاهی یا پاتریمونیالیسم

نخستین و مهم‌ترین ژرف‌ساخت اجتماعی و هویتی عربستان سعودی، ساخت نظام پاتریمونیالیسم[1] یا پدرشاهی (Rasheed, 2005: 189) آل‌سعود است. در این نظام، مراکز قدرت، ثروت و قاعده و قانون، همه در پادشاه و خاندان سعود خلاصه می‌شوند. این نظام سیاسی، که آخرین نوع حکومت از این‌گونه بر روی زمین است، در تعیین و جهت‌گیری سیاست خارجی این کشور نقش اصلی را دارد. کارن هاوس، دراین‌باره بر این نظر است که سیاست خارجی عربستان، حول یک محور می‌چرخد و آن، بقای آل‌سعود است (House, 2015: 201). نظام سیاسی آل‌سعود، با مشروعیت‌بخشیِ به اسلام سنتیِ وهابی در مقابل نظام ولایت فقیه و حاکمیت فقها قرار گرفته است و این دو ژرف‌ساخت، معناها و واقعیت‌های ناهمخوانی را تولید و فرهنگ دشمنی را رواج می‌دهند.

۲-۲-٤. اسلام وهابی

وهابیت، به‌عنوان تنها تفسیر آل‌سعود از اسلام و دکترین معنوی آنان، دومین ژرف‌ساخت اجتماعی و

---

1. Patrimonialism

هویتی و مهم‌ترین منبع مشروعیت‌بخش نظام پادشاهی سعودی است. نقش وهابیت در شکل دادن به پادشاهی سعودی به‌حدی است که هویتی متمایز از هویت کنشگران دیگر نظام بین‌الملل را به‌ذهن می‌رساند. ایدئولوژی وهابیت، یک ایدئولوژی ایران‌ستیز، به‌عنوان مرکز تشیع، بوده و هست و نقش یک «دراکولای خون‌آشام» را علیه ایران و شیعیان دارد. ابن‌تیمیه، سرسلسلهٔ وهابیت، در نوشته‌های خود، شیعیان را مرتد دانسته و تکفیر می‌کند (Ibrahim, 2006: 20) و جامعهٔ سعودی نیز ایران را از منظر این ایدئولوژی دگرستیز می‌شناسد. به‌بیان روشن‌تر، وهابیت به‌همراه قومیت عرب، موتورهای معناساز و مهم‌ترین ملاک و معیار برای تعریف ایران به‌عنوان دشمن به‌شمار می‌آیند و این دشمنی را به شیوه‌های گوناگونی بازنمایی می‌کنند. ازاین‌گذشته، وهابیت، به‌عنوان دکترین معنوی آل‌سعود و منبع مشروعیت‌بخش این رژیم، یکی از منابع مؤثر رژیم سعودی در سیاست‌گذاری خارجی و به‌ویژه در ارتباط با ایران است.

۳-۲-٤. دولت محافظه‌کار

پادشاهی عربستان سعودی، یکی از منحصربه‌فردترین حکومت‌های محافظه‌کار و هویت‌گرای جهان است. این کشور ثروتمند، برپایهٔ اصولی اداره می‌شود که مدت‌هاست جهان این اصول را پشت سر گذاشته است. این نظام سیاسی پدرشاهی (Rasheed, 2005: 189)، مخالف کمترین تغییر و دگرگونی است و هرگونه تغییر را تهدید تلقی می‌کند. درمقابل، جمهوری اسلامی ایران، یک دولت انقلابی است که راهبرد بن‌افکنی را در نظام بین‌الملل دنبال می‌کند. بدیهی است که برایندِ دو ساخت اجتماعی و هویت منازعه‌آمیز، دو رهیافت هم‌ستیز و بحران‌آفرین است و رابطهٔ مسالمت‌آمیز آن‌ها تنها با تلاش سیاستمداران عمل‌گرا و در دوره‌های کوتاهی شکل گرفته است.

٤-٢-٤. ام‌القری و الهام‌بخش جهان اسلام

عربستان، زادگاه پیامبر اسلام و دین اسلام است. مقدس‌ترین مکان‌های اسلامی، یعنی کعبه و مسجدالنبی، در این کشور واقع شده‌اند، و بسیاری از مسلمانان جهان (سنی) احترام خاصی برای این کشور قائلند. این مسئله، در کنار توانمندی اقتصادی این کشور به‌واسطهٔ دلارهای نفتی، این ذهنیت را برای حاکمان سعودی برساخته است که عربستان، قلب جهان عرب و اسلام و رهبر طبیعی جهان اسلام است (Al sarhan, 2021)؛ درحالی‌که انقلاب اسلامی نه‌تنها طرح خودپیشوایی سعودی را زیر سؤال برد، بلکه اسلام سعودی را اسلام امریکایی خواند که شایستگی مدیریت مکان‌های اسلامی را ندارد؛ ازاین‌رو،

رقابت بر سر پیشوایی و ام‌القرایی جهان اسلام، که هریک برپایهٔ دلایلی، ادعای آن را داشته‌اند، بستری را برای تقابل و سیاست مقابله‌جویانه و تنش‌های لفظی دو کشور فراهم کرده که در برساختن زمینه‌های بحران و بازرخداد آن، بسیار تأثیرگذار بوده است.

٤-۲-٥. دولت نفتی

عربستان، با داشتن ذخایر ۲۹۷/۲ میلیارد بشکه نفت (Looney, 2020: 14)، صاحب بیشترین میزان ذخایر نفتی جهان است. اهمیت این مادهٔ حیاتی در صنعت، سیاست، و توسعهٔ تمدن امروزی بر کسی پوشیده نیست؛ به‌گونه‌ای که بسیاری، نفت را کلید توسعهٔ تمدن امروزی و موتور صنعت، عامل قدرت، و سوخت سیاست دانسته‌اند (Naderi, 2009: 61)؛ بنابراین، دنیای بدون نفت برای تمدن امروزی، تصورناپذیر است. البته نفت برای سعودی‌ها، عنصری مهم‌تر از این موارد است و همه‌چیز آن‌ها (از اهمیت و امنیت آن گرفته تا قدرت و مشروعیت) در نفت خلاصه می‌شود. این کشور با رخداد انقلاب اسلامی توانست بر سازمان اوپک تسلط یافته و سیاست‌ها و راهبرد نفتی خود را در راستای ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی خود، که جهت‌گیری ضدایرانی داشت، عملی کند؛ ازاین‌رو، عربستان از نفت به‌عنوان یک سلاح مؤثر علیه ایران بهره برده و زمینهٔ تنش گفتاری و برساخته شدن بحران میان دو کشور را فراهم کرده است. درنتیجه، تعارضات سیاست‌گذاری بر سر نفت، همواره چالشی بنیادین در روابط دو کشور بوده است.

٤-۲-٦. وابستگی به غرب

دولت آل‌سعود، از دههٔ ۱۹۴۰ برپایهٔ پیمان نانوشتهٔ نفت در مقابل امنیت، به امریکا وابسته است. اساس این پیمان ماندگار، پیوند نفت و امنیت بود. براین‌اساس، عربستان، نفت امریکا و کشورهای همسو با اقتصاد امریکا و درعوض امریکا، امنیت داخلی و خارجی عربستان را تأمین می‌کند. دولت سعودی، ثروتمند، اما ضعیف است؛ صاحب انبوهی از جنگ‌افزارهای نظامی است، اما قدرت نظامی ندارد؛ بنابراین، جای شگفتی نیست که فهد بر این باور است که تنها امریکایی‌ها می‌توانند عربستان را از خطر حفظ کنند (House, 2015: 203)؛ درحالی‌که محور سیاست خارجی ایران، مخالفت و مخاصمه با امریکاست. درواقع، ساخت اجتماعی و هویتی دو کشور، از واقعیتی به‌نام امریکا، دو تعریف ناسازگار دارد؛ دریک‌سو، در فرهنگ سیاسی سعودی، امریکا به‌عنوان دوست تعریف می‌شود و درسوی‌دیگر، فرهنگ و هنجارهای

ایران، امریکا را دشمن آشتی‌ناپذیر تعریف کرده است. بـدیهی اسـت کـه براینـد ایـن دو رویکـرد متضـاد، بحران و بازرخداد بحران در مناسبات ایران و عربستان است.

۷-۲-٤. زبان و عرب‌بودن

عرب‌بودن و قبیله‌گرایی، هستهٔ اصلی هویت اجتماعی عربستان است. رژیم آل‌سعود از عناصر هـویتی زبان، قومیت، تاریخ، و فرهنگ عربی برای تقابل با کشورهای غیرعرب، به‌ویژه ایران، بهره گرفتـه اسـت و درنتیجه، ایران همواره به‌عنوان کشوری غیرعرب و هویتی متمایز در جغرافیای اعـراب مطـرح شـده اسـت. سعودی‌ها با تأکید بر هویت قومی عربی، به دوگـانگی و بیگـانگیِ هویـت فـارس و عـرب و تقابـل ایـن‌دو می‌پردازند؛ ازاین‌رو، نظام اجتماعی دو کشور، برپایهٔ تضاد زبانی، قومی، و فرهنگـی شـکل گرفتـه اسـت و درنتیجه، صورت‌بندی فرهنگی و گفتاری دو کشور که براساس عدم هم‌جوشی و همخوانی برساخته شـده است، در ترکیب با گفتمان‌های ایران‌ستیز، سبب بازتولید الگوی تخاصم میـان آن‌هـا مـی‌شـود. در جـدول شمارهٔ (۱)، تضاد بین ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی دو کشور نشان داده شده است.

جدول (۱): تعارض‌های ساخت اجتماعی و هویتی جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی

عناصر و ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی جمهوری اسلامی ایران	عناصر و ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی پادشاهی عربستان سعودی
اسلام سیاسی با قرائت شیعی	اسلام سنتی با قرائت وهابی
نظام سیاسی ولایی-فقاهتی	نظام پاتریمونیالیسم (پادشاهی موروثی)
انقلابی‌گری و تجدیدنظرطلبی	محافظه‌گرایی و حفظ وضع موجود
ضدیت با امریکا و غرب	وابسته به امریکا و غرب
ستیز با اسرائیل	صلح با اسرائیل
ایرانی‌گری تاریخی	عرب‌گرایی
رهبر و الهام‌بخش جهان اسلام	رهبر و الهام‌بخش جهان اسلام
صادرکنندهٔ انقلاب	مخالف هرگونه رویکرد انقلابی
حج انقلابی با قرائت اسلام سیاسی	حج عبادی با قرائت اسلام سنتی

۵. تنش‌های کلامی

کنش کلامی[1] یا گفتاری، عنوان یکی از نظریه‌های زبان‌شناختی و فلسفهٔ زبان است که نخستین‌بار در سال ۱۹۳۰ توسط جان لانگشاو آستین[2]، استاد فلسفهٔ اخلاق دانشگاه آکسفورد، مطرح شد (Hrvoje and Jerbic, 2015: 36). این نظریهٔ زبانی با تحلیل انواع مختلف کارهایی سروکار دارد که می‌توانیم با کلمات انجام دهیم. نخستین‌بار نیکلاس اونف، از پیشروان نظریهٔ سازه‌انگاری، این مفهوم را از حوزهٔ جامعه‌شناسی به حوزهٔ روابط بین‌الملل منتقل کرد (Hrvoje and Jerbic, 2015: 38)؛ ازاین‌رو، تنش‌های گفتاری کنشگران نظام بین‌الملل را بایستی یکی از دلایل و عوامل زمینه‌ساز بحران در روابط بین‌الملل به‌شمار آورد؛ اما تنش‌های کلامی در چه وضعیتی بین دو بازیگر شکل می‌گیرند؟ برپایهٔ سامانهٔ نظری ساخت اجتماعی، زمانی‌که هنجارها و انگاره‌ها و عناصر هویتی بین دو بازیگر، متعارض و منازعه‌آمیز باشند، فرایند گفت‌وگوی پیوسته میان آن‌ها گسسته خواهد شد. فقدان گفت‌وگو در مناسبات دو کنشگر، زمینه را برای تنش‌های کلامی فراهم می‌کند و درنتیجه، منازعات گفتاری پیش‌رونده‌ای شکل خواهد گرفت. فرایند منازعات کلامی، به‌نوبهٔ خود به وضعیت تخاصم و تنازع منجر می‌شود؛ وضعیتی که به‌مدت چهار دهه، به‌جز در مواردی کوتاه، بر روابط ایران و عربستان حاکم بوده است. درواقع، واقعیت‌های متعارض ناشی از تضاد ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی، مانع هرگونه تعامل و گفت‌وگوی پیوستهٔ نخبگان سیاست و دیانت دو کشور شد و در درجهٔ دوم، بستر مناسبی را برای برساخته شدن کنش‌های کلامی مخاصمه‌آمیز فراهم کرد که این کنش‌های گفتاری ستیزه‌جویانه نیز به‌نوبهٔ خود، بخشی از بستر، گستره، و دلایل بازگشت‌پذیری بحران را تولید و بازتولید کرده‌اند.

در رژیم گذشته، سپهر سیاسی و ضرورت‌های راهبردی دو کشور با محوریت پرهیز از تنش و تعارضات کلامی سامان یافته بود، اما این روند با پیروزی انقلاب اسلامی متوقف و وضعیت جدیدی خلق شد که از آن زمان تاکنون، بر روابط دو کشور سایه انداخته است. به‌این‌ترتیب، جنگ لفظی و تنش‌های کلامی دو کشور در همهٔ ابعاد و زمینه‌ها، در یک فرایند دامنه‌دارِ تهاجمی و تدافعی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین دلایلِ زمینه‌ساز بحران عمل کرده است که می‌تواند در کمترین زمان ممکن به اهداف دامنه‌دار با اولویت و فوریت سیاسی و امنیتی در ابعاد داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی تبدیل شود.

البته این تحلیل به‌معنای نادیده گرفتن واقعیت‌های مادی و توزیع توانمندی‌های قدرت مادی نیست؛ بلکه برپایهٔ سامانهٔ ساخت اجتماعی و نظریهٔ سازه‌انگاری، واقعیت‌های مادی پس از ایده‌ها، در ردهٔ دوم

1. Speech Act
2. Jhon langshaw Austin

اهمیت قرار دارند؛ به‌عنوان مثال، ۵ سلاح هسته‌ای کرهٔ شمالی در مقایسه با ۵۰۰ سلاح هسته‌ای بریتانیا، خطر بیشتری برای ایالات متحده به‌شمار می‌آید؛ زیرا کرهٔ شمالی، برپایهٔ ساخت اجتماعی و هویتی و به تبع آن تنش‌های منازعه‌جویانهٔ گفتاری، برای امریکا دشمن تعریف شده و بریتانیا دوست؛ براین‌اساس، واقعیت‌های مربوط به کلاهک‌های هسته‌ای، در مقایسه با سازه‌های اجتماعی و هویتی و تنش‌های کلامی، ارزش و اهمیت کمتری دارند؛ بنابراین، ابتدا باید بر انگاره‌های دولت‌ها و منافعی که این انگاره‌ها به آن شکل می‌دهند، تأکید کنیم و سپس، به این موضوع توجه کنیم که چه کسی سلاح یا قدرت بیشتری دارد.

نتیجه‌گیری

ارزش‌ها، هنجارها، و ایده‌های نهادینه‌شده در جوامع ایران و عربستان، تاروپود باورها و نظام معنایی و همچنین، کیستی و چیستی آن‌ها را شکل داده‌اند. به‌این‌ترتیب، واقعیت‌های جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی برپایهٔ پیشینه‌ها، ویژگی‌ها، و سنت‌های متفاوت و متضاد آن‌ها برساخته شده است؛ ازاین‌رو، واقعیت‌ها نه‌تنها هم‌معنا و مشترک نیستند، بلکه در تقابل و تباین با هم خلق شده و قوام یافته‌اند و معناهای متضادی را تولید و بازتولید می‌کنند. براین‌اساس، تصویر و تصور دو کشور از مسائل مختلف جهان، بسیار متفاوت و متمایز بوده و واقعیت‌های ضدونقیض، بستر و فضای اجتماعی را برای نبود تعامل، فقدان گفت‌وشنود، و بروز تنش‌های کلامی نخبگان سیاست و دیانت ایجاد کرده است که دستاورد آن، نبود تعامل و بازاندیشی و برهم‌کنش‌های مسالمت‌جویانه برای حل مسائلی است که (به‌ظاهر) به‌گونه‌ای فزاینده به‌شکل معماهایی حل‌نشدنی در روابط دو کشور ظاهر می‌شوند؛ درحالی‌که، جوامعی که دارای ساخت اجتماعی و هویتی مشترکی هستند، یعنی از ژرف‌ساخت‌های (سازه‌های تاریخی، فرهنگی، قومی، زبانی، و مذهبی) همسانی برخوردارند، گفتمان‌ها و کنش‌های کلامی سیاست خارجی‌شان منطبق‌بر فرهنگ کانتی، منافعشان موازی، و رفتارها و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی‌شان نیز دوستانه است. این‌گونه جوامع، از تعاملات مطلوب با دستاوردهای مفیدی بهره می‌برند؛ زیرا انگاره‌ها و ارزش‌های مشترک آن‌ها، واقعیت‌های مشاع و مشترک میان آن‌ها را برساخته است. مصداق آشکار این‌گونه جوامع، کشورهای انگلوساکسن هستند. اما الگوی حاکم بر روابط ایران و عربستان، دقیقاً برعکس کشورهای یادشده است. همان‌گونه که در جدول شماره (۱) نشان داده شده، در مقابل هریک از ژرف‌ساخت‌ها و عناصر هویتی جمهوری اسلامی ایران، یک ژرف‌ساخت و عنصر هویتی مخالف و معارض سعودی قرار دارد. این عناصر بنیادین، مبانی نظری و عملی منافع ملی و رویکردهای سیاسی ایران و عربستان را به‌گونه‌ای برساخته‌اند که

بسیاری از نخبگان سیاسی و دینی بر این نظرند که هر رویکردی به‌جز آنچه تاکنون وجود داشته است، نادرست و ناصواب و مغایر با رسالت و مأموریت آن‌هاست؛ ازاین‌رو، سیاست خارجی دو کشور در تقابل با هم، بیشتر وظیفه‌گراست تا نتیجه‌گرا و به‌نظر می‌رسد که تبیین سیاست خارجی آن‌ها از منظر پارادایم رئالیسم، غیرقابل‌فهم است؛ زیرا در زیر پوست سیاست خارجی دو کشور، ژرف‌ساخت‌ها و عناصر هویتی تعریف‌کنندهٔ خود و دیگری قرار دارد و این امر با نگاهی گذرا به ساخت اجتماعی و هویتی آن‌ها کاملاً قابل‌فهم است. نگاه آن‌ها به همدیگر، برپایهٔ دو اسلام متضاد، دو نظام سیاسی معارض، دو رویکرد سیاست خارجی هم‌ستیز (انقلابی‌گری در مقابل محافظه‌کاری)، دو فرهنگ و ملیت دوگانه (با پیشینه‌ای از منازعات تاریخی)، دو حج منازعه‌آمیز، دو الگوی مخالف از تعریف دوست و دشمن، و درنتیجه دو هویت معاند، برساخته شده است که سبب شکل‌گیری مجموعه‌ای از باورهای صریح و نظام‌مند شده است و براینـد آن، گفتمان‌های هم‌ستیزی است که برون‌داد و خروجی‌اش، بازتعریف یکدیگر به‌عنوان دشمن است؛ ازاین‌رو، در طول چند دههٔ گذشته، به‌جز یک دوره (که به دورهٔ طلایی در روابط دو کشور معروف شده است) هر کنش منطقه‌ای ایران، با واکنش تقابلی و مخاطره‌آمیز سعودی‌ها روبه‌رو شده که نمود آن در جنگ‌های نیابتی آن کشور علیه ایران در سوریه و عراق، آشکار است. به‌نظر می‌رسد، تازمانی‌که منافع و سیاست خارجی دو کشور بر مدار این الگو در چرخش است، بازگشت‌پذیری بحران یک امر حتمی در سیاست خارجی آن‌هاست؛ زیرا چشم‌انداز این الگو، جز سیطرهٔ ایدهٔ تخاصم و تقابل بر اندیشهٔ تعامل و تساهل، چیز دیگری نخواهد بود.

به‌نظر می‌رسد، برون‌رفت از وضعیت بازرخداد بحران‌ها در روابط ایران و عربستان، با تدابیر زیر امکان‌پذیر است: ۱) بازتعریف اولویت‌های انگاره‌ای و ژرف‌ساخت‌های اجتماعی و هویتی؛ ۲) چرخش زبانی با هدف همگرایی و پرهیز از تنش‌های کلامی؛ ۳) توجه و تمرکز بر نیازها و ضرورت‌های راهبردی، ازجمله تأکید بر سیاست مشترک در زمینهٔ انرژی در راستای منافع ملی دو کشور، همکاری و همیاری در راستای توسعهٔ اقتصادی، سیاسی، و امنیت ملی و پرهیز از تعارضات منطقه‌ای و جنگ‌های نیابتی. سخن آخر اینکه، از منظر ساخت اجتماعی، آینده از طریق تعامل شکل می‌گیرد و گذشته، چراغ راه آینده است.

منابع

Akhavan Kazemi, Bahram. (2000). "Divergences and Convergences in Iran-Saudi Arabia Relations". *Quarterly Journal of Middle East Studies*, Year 7, No. 2, pp. 142-115. (in Persian)

Al sarhan, Saud.(2021). "Saudi Arabia the Natural Leader of the Muslim

World. available at: www.arabnews.com/node/1804006.

Amirzadeh, Pouria. (2014). "Challenges of Saudi Arabia". *Hamshahri Diplomatic Monthly*, No. 62, pp.42-42. (in Persian)

Arm, Armina. (2016). "Iran and Saudi Arabia Compete for Influence in the Middle East". *Quarterly Journal of Politics*, Third Year, No. 9, pp. 81-73. (in Persian)

Azghandi, Alireza. (2007). *Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran*. Fourth Edition, Tehran: Qoms Publishing.(in Persian)

Berger, Peter and Luckman, Thomas. (2015). *Social Construction-Reality*. Translated by Fariborz Majidi. Third edition, Tehran: Scientific and cultural publications. (in Persian)

Capeland, Dale C. (2000). The Constructivist Challenge to Structural Realism. *international security*, Vol.25, No.2, pp187-212.

Cordsman, Anthony (2015). *The True Nature of the Saudi Succession Crisis*. Washington DC : Center for Strategic International Studies.

Dehghani Firoozabadi, Seyed Jalal. (2006). *Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran*. Tehran: Samat Publications. (in Persian)

Fuller, Graham and Efranke, Andrahim (2005). *Saudi Shiites, forgotten Muslims*. Translated by Khadijeh Tabrizi. Qom: Shiite Studies Publications. (in Persian)

Gergen, Kenneth and Gergen, Mary. (2004). *Social Construction: Invitation to Talk*. Translated by: Parvin Javadan. Ohio: Taus Publications. (in Persian)

Hadian, Nasser. (2003). "Structuralism: From International Relations to Foreign Policy". *Quarterly Journal of Foreign Policy*. Seventeenth Year, No. 4, pp. 915-943. (in Persian)

heinrich, Maik. (2016). "Troubled History of Saudi Arabia-Iran Relations". Available at: Reuters.com/article/idsBREA4COH020140.

House, Karen Elliott. (2015). *About Saudi Arabia (People, Past, Religion, Dividing Lines and Future)*. Translated by Morteza Rajaei Khorasani and Fatemeh Mahsa Karamoozian. Tehran: Payamersan Publications. (in Persian)

Hrvoje, Spehar and Vedran, Jerbic. (2015). "Speech act Theory and the European Integration: the Case of the Eastern Enlargemen. *European Studies t*, Vol1, No1, (33-58).

Huang, Xiaoning. (2018). "The Iranian Nuclear Issue and Reginal Security: Dilemmas, Responses and the Future". *Department of Political Affairs, Middle East and West Asia Division*, pp1-36. available at: https://hr.un.org/sites/278965

Ibrahim, Fouad. (2006). *The Shiite's of Saudi Arabia*. London, Sanfrancisco: Saqi press.

Jackson, Robert, and Sorensen, Georg. (2006). *Introduction to International Relations and Approaches*. 3rd edition, Oxford: University press.

Jahner, Ariel.(2012). "Saudi Arabia and Iran: Struggle for Power and Influence in the Gulf". *International Affairs Review*, Vol.10, No.3, pp36-50.

John k, Cooley. (1979*).* "Iran, The Palestinians, and the Gulf". *foreign Affairs*, Vol. 57, No. 5, pp. 1017-1034.

Khomeini, Ruhollah (1999). *Kashf al-Asrar*, Tehran: Imam Khomeini Publishing and Editing Institute. (in Persian)

Looney, Bernard. (2020). "BP Statistical Review of World Energy". Available at: https://www.bp.com/energy-economics/statistical-review/bp-stats-review-2020-full-report.pdf.

Moshirzadeh, Homeira. (2006). *Evolution in Theories of International Relations*. Tehran: Samt Publications. (in Persian)

Naderi, Abbas. (2009). *Middle East Oil and US Military Invasion of Iraq*. Unpublished Master's Thesis, University of Tehran. (in Persian)

Noor Alivand, Yaser. (2016). "Saudi Arabia and the Attempt to Rebalance Against Iran". *Quarterly Journal of Strategic Studies*, Year 20, Issue 1, pp. 32-7. (in Persian)

Onuf, Nicoholas (1994). "The Constitution of International Society". *European Journal of International Law***,** 10, 5, pp1-19.

Rasheed, Madawi. (2005). "Circles of Power:Royals and Saudi Society in Saudi Arabia in the Balance". Available from: https://www.researchgate.net/publication/291943479

Sanei, Faraz(2020/06/1*). Iran-Protests-Execution-its-own-saudi-arabia*, available at: https://www.hrw.org/news/.

Shafiee, Sadegh, Montazer Al-Qaim, Asghar, Chalongar, Mohammad Ali (2017). "Analysis of the Relations between the Islamic Republic oF Iran and Saudi Arabia in the First Decade after the Victory of the

Revolution". *Quarterly Journal of Historical Research*, Year 9, No. 1, pp. 1-22. (in Persian)

Smith, Steve.(2001). *Reflectivist and Constructivist Approaches in International Theory. in John Baylis and Steve Smith, The Globalization of World Politics*, Oxford: University Press, pp224-249.

Toby, Matthisen. (2016/7). "The Domestic Sources of Saudi Foreign Policy: Islamists and the state in the Wake of the ArabUprisings. Available at: https://www.brookings.
edu/wp-content/.

Wendt, Alexander (1987). "The Agent-Structure Problem in International Relations Theory". *International Organization*, Vol.41, No.3, pp335-370.

wendt, Alexander (1992). "Anarchy is what States Make of It: The Social Construction of Power Politics". *international organization*, Vol.46, No.2, (391-425).

Wendt, Alexander. (1999*). Social Theory of International Politics*. Camberidge University Press.